**جلسه 037**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

این مسائلی که بالاخره در این چند ایام، دو سه ماه پیش آمده مسائل بسیار حساس و مهمی است و راه درمانش حالا علاوه بر این‌که باید مسئولان امر ان‌شاءالله درمان کنند بسیاری از نواقص و این‌هایی که وجود دارد اما بر امت حزب‌الله و کسانی که دل در گرو دین دارند باید در این زمان آشکار کنند این خواسته‌ی همگانی خودشان را که ما علیرغم این‌که مشکلات اقتصادی و امثال ذلک داریم اما دل در گرو دین داریم و همان‌طور که امام حسن عسگری سلام الله علیه حسب نقل فرمود «الفَقرُ مَعَنا خَيرٌ مِنَ الغِنى مَعَ أعدَائِنا» ما بسیاری از این مشکلاتی که داریم این‌ها هزینه‌هایی است که برای دینداری، برای استقلال، برای مستعمره‌ی استعمارگران نبودن و این‌ها داریم می‌پردازیم. البته بخشی از این‌ها هم به‌خاطر حالا یا ندانم‌کاری‌هاست یا کم‌کاری‌هاست و امثال این‌ها، نمی‌شود این‌ها را هم انکار کرد، وجود دارد. همین اخیراً که شما می‌بینید دارو کم شد خب چرا دارو کم شد؟ آن مسئولی که حالا برکنار هم شد، از قبل درست حدس نزده بود، امکاناتش را فراهم نکرده بود، چیزی نبود که، این داروهای متعارفی که جزء چیزهای تحریم شده نیست، خب این‌ها بالاخره وجود دارد متأسفانه. اما ما اگر در مقابل مثلاً بی‌حجابی، اگر بخواهیم کوتاه بیاییم بعداً جلوی بی‌حجابی گرفتن خیلی مشکل می‌شود، این راه این‌که جلوی این مسائل گرفته بشود این است که واقعاً به‌خصوص خانم‌های محجبه و خانم‌هایی که مقتدای آن‌ها صدیقه‌ی طاهره است، مقتدای آن‌ها زینب کبری است، این‌ها باید اعلام کنند که ما حجاب می‌خواهیم. این تجمعاتی که کم‌وبیش دیدم در بعضی جاها شده این‌ها خیلی مؤثر هست، مفید هست از دو جهت، یکی این‌که اولاً اعلام می‌شود ملت ملتِ خداجو هست، ملتی است که تابع ائمه هست، ملتی است که تابع صدیقه‌ی طاهره است و حجاب و عفاف و این‌ها را به‌هیچ‌‌وجه حاضر نیست که کنار بگذارد و کوتاه بیاید نسبت به این امور. بنابراین خود این اعلام که جهان و جهانیان و همه متوجه بشوند این خواسته‌ی عمومیِ ملت هست چه خانم‌ها و چه ‌آقایان. الا من شذّ منهم که همیشه در عالم خب یک افرادی بودند که.

دو: این‌که با این اعلام ما درحقیقت یک پشتوانه‌ای برای تصمیمات و اعمالی که باید مسئولان بگیرند، چون اگر یک مطالبه‌ی عمومی شد، خواست عمومی شد آن‌ها پشتوانه پیدا می‌کنند و می‌توانند بگویند خب خواست ملت است دیگر ما انجام دادیم. اما اگر جوری بشود که این خواست به منصه‌ی ظهور و بروز نیانجامد توی دل‌ها باشد، خب آن‌ها نمی‌توانند. بعضی از مسئولان قوای ثلاثه خودشان به بعضی از عزیزانی که با آن‌ها ملاقات داشتند گفتند پشت ما را گرم کنید که بتوانیم یک کاری انجام بدهیم. اگر پشت آن‌ها گرم نشود و آن‌ها یک مطالبه‌ی عمومی در کشور نباشد خب محذوراتی دارند. پس بنابراین به‌واسطه‌ی حداقل دو امر، یکی این‌که ما باید اعلام کنیم به جهان و جهانیان و به همه‌ی بدخواهان و به همه‌ی کسانی که یا غافل هستند یا یک آراء معوجی دارند، همه هم کسانی که بالاخره اعتراض می‌کنند یا حرف می‌زنند یا امثال آن، همه‌ی این‌ها این‌طور نیست که درحقیقت خائن باشند، این‌جوری نیست، بالاخره ممکن است در اثر یک شرایطی، یک خصوصیاتی، فهم‌ها مختلف باشد، خب با گفتگوها و این‌ها؛ ولی وقتی همه ببینند این یک درخواست اکثریت جامعه هست خب بنابر بالاخره اگر دیندار هم نباشند اما قائل باشند به این‌که دموکراسی باید حاکم باشد خب می‌گویند اکثریت جامعه دارند این را می‌گویند دیگر. این از یک طرف و از طرف دیگر خود مسئولین هم وقتی می‌بینید یک مطالبه‌ی عمومی از آن‌ها هست، هم از آن‌‌ها هست هم از خودشان مردم، بنابراین آن‌ها هم پشتوانه پیدا می‌کنند و می‌توانند محکم‌تر و استوارتر و با عزم راسخ‌تر ان‌شاءالله در میدان وارد بشوند. این ایام شهادت صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها بسیار مغتنم است برای خاطر این‌که در لواء عواطف نسبت به آن بزرگوار این مسائلی هم که مورد عنایت آن‌ها بوده و خواست آن‌ها هست و ان‌شاءالله به منصه‌ی ظهور برسد، ان‌شاءالله فردا هم از ساعت ده در مدرسه‌ی فیضیه تجمعی است برای همین اعلام این مسائل. ان‌‌شاءالله آقایان شرکت می‌فرمایند.

خب «التقریب الثالث للتمسک بعموم ادلة الامضاء» تقریب سوم برای تمسک به ادله‌ی امضاء تقریبی است که شاید بتوان گفت بنیان‌گذار این تقریب حضرت امام قدس‌سره هستند و این تقریب اختصاص دارد به آیه‌ی تجارت یعنی در «احل الله البیع» نمی‌آید، در «اوفوا بالعقود» نمی‌آید، فقط در آیه‌‌ی تجارت حالا به بیان ایشان این تقریب جاری است. این تقریب دارای چند مقدمه است.

مقدمه‌ی أولی این است که در آیه‌ی تجارت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُم» (نساء/29)‏ یک عقد مستثنی منه داریم یک عقد مستثنی داریم. «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» این «بالباطل»ی که این‌جا ذکر شده این عرفاً از این عقد مستثنی منه فهمیده می‌شود که علت این‌‌که خدای متعال می‌فرماید نهی می‌فرماید «لا تأکلوا» همین باطل بودن است، چون یک امر باطلی است، حق نیست، از این جهت دارد نهی می‌فرماید. پس برداشت عرفی از این‌که فرموده «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» این است که منشأ و علت بر این‌که فرموده اموال‌تان را بین خودتان به گردش درنیاورید که «اکل» در این‌جا مقصود خوردن نیست بلکه این‌جا خوردن کنایه‌ای از به گردش درآوردن و نقل و انتقال دادن است. اموال‌تان را بین خودتان نقل و انتقال ندهید،‌ به گردش درنیاورید «بالباطل»، به یک راهی که باطل است، ناصحیح است، ناروا است و قهراً چرا این نهی را می‌فرمایند؟ برای خاطر این‌که باطل است، چیز دیگر نمی‌خواهد دیگر، علت دیگری نمی‌خواهد، چون باطل است چون راه نادرستی است. این یک مقدمه.

مقدمه‌ی ثانیه این است که این «بالباطل»ی که این‌جا ذکر شده باطل عرفی است، وقتی دارد به مردم خطاب می‌کند از راه باطل یعنی همین باطل که خودتان می‌فهمید می‌شناسید، نه یک باطل واقعی که تازه اول کلام‌مان کی هست باید برویم سؤال بکنیم. این هم مقدمه‌ی ثانیه.

مقدمه‌ی ثالثه این است که به قرینه‌ی مقابله بین مستثنی منه و مستثنی «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» می‌فهمیم که علت این‌که خدا او را استثناء کرده این است که باطل نیست حق است، و الا نمی‌شود باطل را بگویند حالا همه‌ی باطل‌ها را دنبالش نروید الا این یک دانه باطل. معقول نیست که از باطل استثناء بکنند بگویند این عیب ندارد دنبالش بروید. پس به قرینه‌ی مقابله می‌فهمیم علت در مورد عقد مستثنی که «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» باشد این است که این حق است. پس توی عقد مستثنی منه اگر نهی فرموده علتش این است که باطل است، توی عقد مستثنی «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» علت حکم چی هست؟ که گفته مگر این‌که تجارتی باشد که از روی رضایت‌تان پیدا شده باشد، الا این‌که حق است. و همان‌جور که آن باطل باطلِ عرفی است این حق هم حق عرفی است. خب پس بنابراین بعد وقتی علت شد باطل بودن در عقد مستثنی منه و حق بودن در عقد مستثنی نتیجه می‌‌گیریم از باب این‌که علت معمّم و مخصص است که هرچه باطل است خدای متعال می‌گوید دنبالش نروید، هرچه هم حق عرفی است آن درست است باید دنبالش بروید. پس ما از این آیه‌ی شریفه دوتا قانون استفاده می‌کنیم، بحسب عقد مستثنی منه می‌فهمیم هرچه باطل است عرفی است، این در نظر شارع نهی دارد و می‌گوید دنبالش نروید. حالا چه از قبیل معاملات باشد چه از قبیل ایقاعات باشد چه یک چیز دیگر باشد، این باطل را نباید، فلذا مثلاً سرقت و قمار و امثال این‌ها که در عرف این‌ها باطل عرفی هم هستند دیگر. خود این آیه دلالت می‌کند بر این‌که قمار از راه قمار یا از راه دزدی، غصب و امثال ذلک. از آن طرف هرچی حق است، چون «تجارة عن تراض» را که فرموده اشکال ندارد از باب این‌که حق است دیگر. همین‌طور که معمم است مخصص هم هست دیگر، مثلاً گفتند مثال زدند دیگر «لا تأکل الرمان بانه حامض» اگر رفت کسی پهلوی پزشک به او گفت آقا شما این بیماری که داری ترش برایت خوب نیست «لا تأکل الرمان» گفت آقا انار ترش نخور یا انار نخور، این‌جوری بگوییم انار نخور به‌خاطر این‌که ترش است، خب این چی از آن می‌فهمند؟ خب می‌فهمد که پس لیموترش هم اشکال دارد، سرکه هم اشکال دارد. این علت معمم می‌شود. از آن طرف می‌فهمد چون انار نخور چون ترش است پس معلوم می‌شود آن انارِ انار شیرین مقصودش نیست. پس هم مخصص است یعنی انار را تخصیص می‌زند به انار ترش نه انار شیرین، از آن طرف معمم چیزهایی است که اصلاً انار نیست مثل سرکه، مثل لیموترش، مثل چیزهای دیگری که ترش است ‌آن‌ها را هم داخل می‌کند هم معمم می‌شود از آن طرف از آن طرف مخصص می‌شود. حالا این‌جا مرحوم امام می‌فرماید که و این تقریب می‌فرماید که شارع دارد می‌گوید حق علت این‌که من گفتم «تجارة عن تراض» را استثناء کردم و نهی ندارم روی آن علتش چی هست؟ علتش این است که حق است، آن هم چه حقی؟ حق عرفی. پس بنابراین نتیجه می‌گیریم هرچی حق عرفی اشکال ندارد. خب تا این‌جا، این بقیه‌اش دیگر امام نفرمودند ولی بعد از این‌که اگر ما این را قبول کردیم می‌گوییم آقا معامله‌ی با شخصیت اعتباری که عقلاء عالم قبول دارند حق عرفی است یا باطل عرفی است؟ حق عرفی است. اگر این را قبول کردیم که آیه دارد می‌گوید هرچی حق عرفی است اشکال ندارد، خب الان این حق عرفی است دیگر. الان تشکیل بانک دادن و با او معامله کردن و این آثاری که حالا بر بانک در عرف عقلائی مترتب می‌کنند این حق است، حق عرفی است. وقتی حق عرفی شد شارع فرمود اشکال ندارد کشف می‌شود پس حق شرعی هم هست دیگر، حق واقعی هم هست. پس بنابراین این راه خیلی راه خوبی است، اگر مقدماتش را بتوانیم بپذیریم و جا بیفتد این خیلی کارها حل می‌شود. خب این‌جا یک استفاده‌ای هم می‌کنیم، اگر این راه به ثمر بنشیند ما از آیات و روایتی که می‌فرماید «اتبع الحق» از حق پیروی کنید، «تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْر» (عصر/3) خب اگر حق را حق عرفی معنا می‌کنید خب می‌فرماید اتباع حق بکن دیگر یعنی حق عرفی. پس ما به آن آیات و به آن روایات هم می‌توانیم دیگر تمسک کنیم برای اعتبار شخصیت‌ها و اشخاص اعتباری‌ای که عقلای آدم او را حق می‌دانند نه این‌که یک چیزی که یک کسی من درآوردی باشد عقلاء قبول ندارند، نه، آن‌که عقلای عالم می‌پذیرند می‌گویند این راه درستی است. این خلاصه‌ی این تقریب سوم است که این تقریب سوم تقریبی است که اگر جا بتواند بیفتد حالا اشکالات متعددی دارد که ببینیم که چه‌جوری هست، این خیلی راه خوبی می‌شود.

«التقریب الثالث للتمسک بعموم أدلة الامضاء، و هو مختصٌ بآیة التجارة»، چون این از جاهای دیگر، آیات دیگر این مطلب استفاده نمی‌شد، خصوص این‌‌جا که باطل فرموده «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُم‏» «و مبنیّ» و این تقریب سوم مبنی است بر این که متفاهم از آیه‌ی تجارت «عرفاً» چی هست؟ «إمضاء الشارع لکلّ معاملة یراها العرف حقاً.» هر معامله‌ای که عرف او را حق می‌بیند این آیه شاملش می‌شود و دلالت می‌کند بر این‌که نهی ندارد و مرخص است و جایز است.

س: ....17:30

ج: عرف است دیگر، چرا توضیح داده می‌شود حالا یک قدری هم عرض کردم چون مخاطب عرف است دیگر، دارد به عرف می‌گوید ملاک و ضابطه دست‌شان می‌دهد، می‌گوید هرچی عرف است، باطل است و خیلی بزرگان این‌جا گفتند باطل یعنی باطل عرفی. حالا این‌ها ان‌قلت قلت‌هایش خواهد آمد در ادامه‌ی بحث.

«توضیح ذلک» همان‌طور که آن پایین هم گفته شده «هذا التوضیح مستفاد مما افاده الامام السید الخمینی رحمه الله فی مواضع من کتاب البیع» که آدرش داده شده. مکرر خیلی جاها ایشان در کتاب البیع از این مبنای‌شان استفاده کردند برای خیلی از مسائل.

خب «الف. إن المتفاهم العرفی من المستثنی منه» که «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» باشد «أن الباطل علةٌ لتعلق الحرمة بأکل قسم من المال» متفاهم عرفی از آن جمله این است که باطل، خود باطل علت است برای تعلق گرفتن حرم به اکل یک نوعی از مال. این‌که فرمود «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» یک نوعی را دارد نهی می‌فرماید که قهراً به قرینه‌ی مستثنی آن نوع آن نوعی است که «تجارة عن تراض» نباشد مثلاً. این‌که این نوع را آمده نهی فرموده علتش باطل بودن است، همان باطل بودن است و این را هم اضافه کردم یعنی شما نگویید خب این‌جا که نگفته که «لأنه باطلٌ» شما ممکن «بالباطل» را قید برای چی بگیرید؟ قید برای «لا تأکلوا» بگیرید، «لا تأکلوا بالباطل» این ادات تعلیل و این‌ها که این‌جا نیست، جواب این سؤال حالا بعداً این تفصیلاً خواهد آمد. جواب این است که نه وقتی می‌گوید به باطل نخورید دیگر اگر سؤال کردند آقا چرا نخوریم به باطل؟ خب می‌گوید چون باطل است دیگر، دیگر چیز دیگری لازم نیست تعلیل دیگر لازم ندارد که. یا می‌گوید مثلاً، می‌گوید آقا این میوه‌ی فاسد را نخور، می‌گوید چرا نخورم؟ خب می‌گوید فاسد است دیگر دیگر علت دیگری نمی‌خواهد که، باطل از فاسد هم روشن‌تر است. می‌گوید آقا باطل است دیگر، این‌که بپرسی چرا ندارد، چرایش با خودش هست، می‌گویم با باطل نخورد، باطل خب برای خاطر این نهی می‌کنم که باطل است دیگر. خب پس متفاهم عرفی این‌جا ولو ادات تعلیل و این‌ها بگوییم بکار برده نشده، متفاهم عرفی این است که خدای متعال که نهی فرموده علتش همان باطل بودنش است نه چیز دیگر ...

س: ......20:13

ج: آن‌ها باطل شرعی گرفتند ما می‌خواهیم بگوییم این باطل اشتباه است، باطلش این است، می‌خواهیم بگویند این باطل شرعی نیست، توجه بفرمایید نه باطل شرعی است نه باطل واقعی بلکه باطل عرفی و علت هم حالا می‌گوییم، پس حالا فعلاً تا قبل از این‌که به آن برسیم که باطل عرفی است یا شرعی یا واقعی، فعلاً این را می‌خواهیم بگوییم که از این باطل ما می‌فهمیم که علت تحریم چیه؟ علت «لا تأکلوا» چیه؟ همین باطل بودنش است نه چیز دیگری، دیگر دلیلش با خودش هست دیگر. چون باطل است.

«ب. لأجل المقابلة بین المستثنی و المستثنی منه» به‌خاطر این‌که بین این دوتا مقابله است دیگر، آن یک حکمی دارد، آن یک حکمی غیر آن دارد «و عدم صحة استثناء مصداق من الباطل و اجازة أکله لاستهجانه و للمناسبات المغروسة فی أذهان العقلاء یستفاد من المستثنی أنّ استثناء التجارة عن تراض إنما هو لکونها حقاً لا لخصوصیة التجارة و لا لخصوصیة عنوان الرضا» می‌فرماید که از این مقابله‌ای که بین این دوتا هست این یک؛ دو: و به مناسبت این‌‌که استثناء از باطل معنا ندارد، یعنی بگوییم که هر باطلی دنبالش نرو الا این یک دانه باطلِ. باطل که اصلاً نمی‌شود استثناء کرد استهجان دارد. علاوه بر این‌که استهجان مناسب حکم موضوع هم این است که باطل همه‌جا حکمش یکی باشد نه این‌که یک‌جا باطل حکمش نهی باشد یک‌جا باطل حکمش جواز و وجوب و این‌ها باشد. پس و به‌خاطر... این عدم عطف به آن «لأجل» هست یعنی لام سر این هم در می‌آید «و لعدم صحة استثناء مصداق من الباطل» که بیاییم استثناء بکنیم «و اجازة أکله» استثناء بکنیم و اجازه‌ی اکل او را بدهیم، این‌که صحت ندارد، چرا صحت ندارد؟ «لأستهجان» این استثناء و هم‌‌چنین به‌خاطر مناسباتی که مغروس و مرکوز در اذهان عقلاء است که بابا باطل یک چیزی نیست که استثناء‌پذیر باشد. خب به مناسبت این دوتا مطلب «یستفاد من المستثنی» این‌که «استثناء التجارة عن تراض» از باب این نیست که یک باطلی است که خواستند استثناءاش بکنند در عین این‌که باطل است، بلکه چرا استثناءاش کردند؟ چون باطل نیست حق است، از این جهت استثناءاش کردند «إنما هو لکونها» به‌خاطر این است که آن «تجارة عن تراض» حق است. خب حالا این تجارتِ حق است از این جهت استثناء شده باز به‌خاطر این‌که یک خصوصیتی دارد، خب اگر حق است همه حق باید دیگر.... حق‌ها که با هم فرقی نمی‌کنند، همان‌طور که باطل‌ها با هم فرقی نمی‌کنند حق‌ها هم با هم فرق نمی‌کنند. اگر این از باب این‌که این حق است گفتی خب بقیه حق‌ها هم همین‌جور است دیگر.

می‌فرماید «انما هو لکونها حقاً لا لخصوصیة التجارة» که عنوان تجارت خصوصیت داشته باشد «و لا لخصوصیة عنوان الرضا» قیدش «الا أن تکون تجارة عن تراض منکم»، «فکما أنّ العلة لحرمة أکل قسم من المال کونه باطلاً» پس همان‌طور که علت برای حرمت اکل قسمی از مال در مستثنی منه علتش این است که باطل است «کذلک العلة فی الجواز عدم بطلانه» در جواز این است که آن علت آن‌جا این‌جا نیست، یعنی آن باطل بودن آن‌جا این‌جا نیست. خب آن باطل که نبود چی می‌شود؟ نقطه‌ی مقابل باطل چی هست؟ حق است «و هو مساوق عرفاً للحق» باطل نبودن برابری دارد عرفاً با حق، هرچی باطل نیست حق است، یعنی بین حق و باطل ضدان لا ثالث لهما است، حالت سومی ندارد یا حق است یا باطل است، نه حق است نه باطل ما نداریم.

س: استاد ببخشید.

ج: حالا الان وقت اشکال نیست، چرا؟ برای این‌که باید کلام همه ی خصوصیاتش گفته بشود بعد بفرمایید.

«فالخارج هو مطلق الأکل بالحق» پس آن چیزی که دارد خارج می‌شود از عقد مستثنی منه فقط «تجارة عن تراض» نیست بلکه مطلق حق است «فالخارج» از مستثنی منه «هو مطلق الاکل بالحق و الداخل» آن‌چه که داخل در مستثنی منه هست «هو مطلق الاکل بالباطل» هرچی اکل بالباطل است کالقمار و الغصب و السرقة و الربا و هرچه دیگری همه‌اش داخل در مستثنی منه می‌شود. فلذا به همین آیه می‌شود استدلال کرد برای حرمت همه‌ی آن‌ها، برای بطلان همه‌ی آن‌ها. هرچه حق است داخل مستثنی می‌شود، شما هم می‌توانید با این استدلال کنید، فلذا ایشان می‌‌فرماید به همین آیه ما می‌توانیم استدلال کنیم برای صحت بیع، برای صحت صلح، برای صحت اجاره، برای صحت مضاربه، برای صحت مساقات، چون همه‌ی این‌ها حق عرفی است. از این ذیل.... پس یک آیه‌ای است که صدرا و ذیلاً چقدر مطلب از توی آن درمی‌آید که مثل این‌که پیغمبر فرمود یک باب یادت می‌دهم که الف باب از آن استفاده می‌شود، این هم خیلی. حتی ایشان می‌گویند ممکن است بگوییم جواز نکاح هم از این درمی‌آید چون حق عرفی است. ولی حالا ایشان در آن یک مقداری تأمل می‌کنند در بعضی کلمات‌شان در همان‌جا که حالا این شاید عرف نفهمد. ولی بله آقا؟

س: ....26

ج: نه، چون حق دیگر، حق بنا شد معمم باشد درست؟ اگر گفتیم «تجارة عن تراض» چون حق است می‌گویم اشکال ندارد. خب پس دیگر هرچی حق بود باید بگوید اشکال ندارد دیگر، چون حق است این‌جا... می‌شود مثل چی؟ همان که گفتیم مثل «لا تأکل الرمان لأنه حامض» آن‌جا گفتیم «لأنه حامض» هم معمم است هم مخصص است. معمم است یعنی غیر از رمان را هم شامل می‌شود چیزهای دیگر را هم شامل می‌شود خب این هم همین‌جور، چون حق است دارد می‌‌گوید «تجارة عن تراض» درست است نهی نمی‌کنم. خب حق اگر بنا شد پس همه‌جا حق است دیگر، هرکی حق است.

س: ....26:45

ج: الجواب الجواب.

«فالخارج هو مطلق الأکل بالحق و الداخل هو مطلق الاکل بالباطل و إنما» خب آقا اگر مطلق است چرا تجارت را ذکر کرده؟ «و ‌إنّما ذکرت التجارة عن تراض» در مستثنی منه «لکونها المصداق المتداول الکثیر الدور، لا لخصوصیة فیها.» این‌که آمده «تجارة عن تراض» را خدای متعال ذکر فرموده برای خاطر این‌که این توی نقل و انتقالات و امثال ذلک کثیر الدوران است و الا معاملات دیگر هم که حق عرفی است آن‌ها همین‌جور است «و انما ذکرت التجارة عن تراض لکون» این «تجارة عن تراض» مصداق متدوالی است که دورانش بین مردم فراوان است «لا لخصوصیةٍ فیها» چون خصوصیت ندارد، چون ملاک حق بودن شد، خب حق بودن که این‌جا هست جاهای دیگر هم هست ....

س: حاج آقا ببخشید در باره خود همین تراضی را می‌توانست به عنوان؟؟28

ج: چی را؟

س: فرمودند که مثلاً این مقابله‌ی بین مستثنی و مستثنی منه از آن خارج می‌شود که ملاک در صحت یا مستثنی همان حقانیت است. ولی خب همان «تجارة عن تراض» ...

ج: چون همان جوابش همین است دیگر، چون این متداول است، آن‌که تداول بسیار دارد همین «تجارة عن تراض» است. بعضی از مفسرین هم گفتند «تجارة عن تراض» خبر بعد از خبر است، یعنی دو چیز را دارد استثناء می‌کند، یکی تجارت باشد یکی نه تجارت نیست «عن تراضٍ» است، شما اجازه می‌دهید مثلاً کسی روی فرض شما بنشیند «الا ان تکون تجارة عن تراض» ولی معمولاً می‌گویند این «عن تراض» قید برای تجارت است.

س: ....28:45

ج: نه نه نه این‌جا که می‌گوییم خصوصیت ندارد چون علت را فهمیدیم، حالا که علت را فهمیدیم می‌فهمیم که این خصوصیت ندارد.

س: ولی در مورد علت نه ...

ج: آن‌جا علت را نفهمیدیم.

این پس بنابراین تا این‌جا. «ج. الظاهر أنّ المراد ب‍ «الباطل» هو المعنی العقلانی و العرفی» برای باطل «کما هو ظاهر کل عنوانٍ أخذ فی موضوع الاحکام» هر عنوانی که در موضوع احکام الهی اخذ می‌شود چی هست؟ ظاهرش این است که همان معنی‌ای که عرف از آن می‌فهمد دیگر، چون مخاطب عرف است. اگر قرینه‌ی بر خلاف اقامه نکند ظاهر این است که همان است که مردم از آن می‌فهمند. پس از باطل همان است که مردم می‌فهمند اراده شده، قهراً به قرینه‌ی مقابله که آن آن‌جا باید آن چیزی که مقابل باطل است آن‌جا علت باشد که حق است، پس آن حق هم می‌شود حقی که مردم می‌فهمند یعنی چی. خب این از نظر مفهومی «و تشخیص الحق و الباطل عرفیّ ایضا.» حالا در مقام ...

س: عرف عام؟

ج: عرف عام عقلاء ...

س: مسائل تخصصی مثل بانک و مؤسسات و این‌ها را عرف عام باید تشخیص بدهند یا عرف خاص؟

ج: بعد عرف عام ممکن است، ببینید ابداع می‌آید می‌کند بعد عرف می‌بیند چیز بدی نیست خوب است حق است. خیلی چیزها بعد از این‌که آن‌ها، اصحاب نظر و اندیشه آمدند ابداع کردند، اختراع کردند و توضیح دادند عقلاء می‌گویند چیز حقی است درست است.

س: ؟؟؟30:18 صحیحی از موضوع ندارد ولی خب ...

ج: بله اول‌هایش نداشتند ولی بعداً کم‌کم تصویر صحیح پیدا می‌کنند می‌شود یک چیز همگانی، همه قبول دارند دیگر. ببینید مثل مثلاً فرض کنید که مثل ریاست جمهوری و پادشاهی، خب سابقاً در عالم پادشاهی بوده دیگر، همه‌جا حکومت‌ها این‌جوری بوده، مردم بیایند انتخاب بکنند سالش هم محدود باشد نبوده. بعد که آمدند یک عده اهل نظر و فلان، گفتند این چه کاری است که یک خاندانی یا یک نفری برای الی الاخر بخواهد حاکم باشد. بیایید چکار کنید؟ آن کسی که می‌خواهد حاکم جامعه باشد نظم بدهد اختیاری باشد انتخابش کنیم، بعد هم محدود باشد پنج سال، شش سال، چهار سال که بعدش اگر دیدیم خراب است دیگر از شرش راحت بشویم. همه‌ی عقلاء دیدند‌ إ کار خوبی است حق است، درست؟ همه‌ی این، این‌جا هم همین‌جور است می‌گویند بیایید یک مؤسسه‌ای تشکیل بدهیم توی این مؤسسه پول‌ها کله هم ریخته بشود این یک ثروت عظیمی درست می‌شود با این پروژه‌های مهم می‌توانیم به خیلی از افرادی که احتیاج دارند قرض بدهیم چه بدهیم، این کار خیلی خوبی است. این حق عرفی است پیش عقلاء، درست؟ خب حالا این را تا حالا بعد ببینیم به قول استاد می‌فرمود درد دل مرغان چمن بسیار است، ایشان می‌فرمود درد دل مرغان چمن بسیار است، حالا این‌جا هم خیلی حالا حرف هست حالا تا ببینیم چی می‌شود.

«د. العلة تعمم و تخصص» این هم یک قانون است دیگر که در اصول و فقه و همه‌جا این قانون گفته می‌شود. ایشان هم از همین قانون استفاده کردند در جلد دو، صفحه‌ی 174. «العلة تعمم و تخصص و علیها فالمستفاد» و بنا بر این «العلة تعمم و تخصص فالمستفاد من الآیة الکریمة أنّ کلّ معاملة یراها العرف باطلة فهی حرام و کلّ معاملة یراها العرف حقاً» این‌که این حَقَه نوشته درست نیست «و کلّ معاملة یراها العرف حقاً فهی جائزة و نافذة» خیلی بابرکت شد این‌جوری دیگر. خب آن‌وقت حالا تا این‌جا هنوز به خدمت شما عرض شود که «ه. لا شکّ» این مقدمه‌ی أخر را باید حالا آخر را اضافه کنید، بله؟

س: ....32:55

ج: معامله دیگر.

«لا شکّ أنّ المعاملة مع الاشخاص الاعتباریین حتی الجُدد منهم عن طریق ممثّلیهم حق عرفاً» این‌که معامله نمودن با اشخاص اعتباری حتی اشخاص اعتباری نوپیدا، حالا آن‌هایی که از قبل بوده که خیلی خب، زمان ائمه هم بودند، این‌ها هم که نوپیدا شده این‌ها همه این معامله‌ی با این‌ها از طریق ممثّل‌شان، کارگزارشان حالا مدیرعامل و رئیس و فلان و امثالهم، این حق است عرفاً؟ همه‌ی عقلاء عالم می‌گویند حق است چیز درستی است. «فهو صحیحٌ بمقتضی الآیة» بنابراین این حق عرفی و این معامله صحیح است «بمقتضی الآیة و منه» وقتی آیه آن را گرفت «و منه یکشف اعتراف الشارع بالشخص الاعتباری علی ما تقدم وجهه.» وجهش چی بود؟ می‌گفتیم مثبتات امارات حجت است. پس معلوم می‌شود شارع می‌گوید آقا شما وقتی رفتی با بانک معامله کردی این حق عرفی درست است، خب معامله که می‌کنیم با بانک با این آقای ممثل که معامله نمی‌کنی، پول که نمی‌‌خواهد توی جیب این برود می‌خواهد توی جیب بانک برود از بانک بگیریم، پس معلوم می‌شود شارع که می‌گوید این معامله درست است می‌تواند این را قبول کند ولی بگوید بانک نیست وجود ندارد؟ طرف معامله وجود ندارد ولی معامله درست است، این‌که نمی‌شود. پس بنابراین این مثبتات امارات می‌شود پس معلوم می‌شود شارع به آن هم اعتراف کرده و قبول دارد. این تا این‌جا.

و صلی الله علی محمد و‌ آله الطاهرین

پایان